

ادیان چینی

دکتر منوچهر خدایار محبی
عضو مجمع بین‌المللی تاریخ ادیان

« ۲ »

فصل دوم

دین کنگفوسیوس

کنگ کچو Kung chiu که شاگردانش وی را کونگ فوتزه Kong-fu-tseu یعنی کونگ استاد ، سال ۵۵۱ قبل از میلاد در « چوفو chufu واقع در امارت لو LU که همان استان شنتونگ shantung کنونی است زاده شد . در افسانه‌های چینی آمده است که «اشباح» تولد طفلی را بمادر جوان کنگفوسیوس خبر میدهند و در غاری بدینا می‌آید و هنگام زادنش گروهی ازدها بمراقبت او می‌پردازند ، باین جهت حقیقی بودن شخصیت تاریخی استاد که او را در زبانهای اروپائی کنگفوسیوس مینامند مسلم و مشخص نیست . کنگفوسیوس در کودکی بزودی یتیم گردید ، بترتیب بسمت استاندار و وزیر و مشاور دربار «لو» نائل آمد . با اقتباس از سنن گذشته برای ترویج افکار اخلاقی رسالتی تألیف کرد . کتاب مقدس گذشتگان را منتشر کرد . مکاتب اخلاقی ایجاد نمود و عده‌پی‌را مفتون و مجذوب خویش ساخت .

برنامه درسی او مرکب از تاریخ و شعرو آیین مردم‌داری بود میگفت : « شعر منش انسان را میسازد ، آیین‌ها با آداب و تشریفات ، پرورش میدهند ، و موسیقی آنرا کمال میبخشد ، وی همچون سقراط شاگردان خود را زبانی درس میداد و چیزی نمینوشت از اینروی آنچه از او میدانیم ناشی از گزارشهای اعتماد ناپذیر شاگردان او است .

«چهارچیز بود که استاد از آنها یکسره برکنار بود . وی با تصدیق بلا تصور و تصمیمات نسنجیده هوسناکانه و بی‌جهت و خودخواهی سروکار نداشت . خود را ناقل و نه واضع مینامید »

میگفت : در پانزده سالگی باموختن دل‌دادم . در سال سی‌ام سخت بخود قائم‌شدم

در چهل سالگی از شك‌رهای جستم. در پنجاه سالگی بنوامیس آسمانی پی بردم. در شصت سالگی گوشم بنده‌وار آماده پذیرفتن حقیقت بود. در هفتاد توانستم از خواست دل پیروی کنم، بی آنکه از راه صواب انحراف جویم.

از کنفوسیوس پنج کتاب نوشته یا تدوین شده مانده است. این پنج کتاب را در چین «پنج چینگ ching» یا پنج کتاب شرعی میخوانند. کنفوسیوس در ابتدا «لی چی Li-chi» یا «آداب نامه» که متضمن مراسم دیرین معاشرت و بنظر او برای ساختن و پرداختن منش انسانی و نگهداری نظم و صلح اجتماعی سودمند بود تدوین کرد. ضمائم و تفاسیری برای «ای چینگ I-Ching» یا «کتاب تحولات» نوشت. وی با آنکه در فلسفه خود از موضوعات لاهوتی «کتاب تحولات» اجتناب میورزید، باز این کتاب را کامل ترین اثر فلسفه اولی چین میدانست. در مرحله بعد «شی چینگ Shi-Ching» یا «کتاب چکامه‌ها» را تألیف و تنظیم کرد تا ذات حیات انسانی و اصول اخلاق را باز نماید. در مرحله چهارم برای بیان حوادث بزرگی تاریخ موطن خود... لو... «چون چیو Chun-Chiu» یا «سالنامه‌های بهار و خزان» را بشیوه‌ی موجز و بی‌آلایش نوشت. بالاخره بتألیف «شو چینگ Chu-Ching» یا «کتاب تاریخ» دست زد. وی با اقتضای رغبتی که با اخلاق و حرمتی که بخود مینمود، قصه‌ها و خطابه‌هایی خیالی بر تاریخ افزود.

چینیان بر این «پنج چینگ» چهارشویا کتاب (که به فیلسوفان تعلق دارد) افزودند و نه اثر اصیل (کلاسیک) بوجود آوردند: از این چهار، اولین و مهمترین کتاب «لون یو» یا «گفتارها و گفتگوه‌ها» است که بر اثر کوشش «لگ Legge» بنام «گلچین آثار کنفوسیوس» در دنیای انگلیسی زبان معروف شد. این اثر از آن استاد نیست، ولی با ایجاد و سادگی نمونه‌هایی از عقاید و سخنانش را از زبان شاگردان و پیروانش نقل میکند. این کتاب چند دهه پس از مرگ کنفوسیوس فراهم شد و محتملا بوسیله شاگردانش گرد آمد و برای آشنائی با فلسفه، اواز کتاب‌های دیگر معتبرتر گردید.

«شو» یا کتاب دوم که نزد چینیان «تاشوگه Tahsüeh» یا «آموزش بزرگ» نام دارد، متضمن شایان توجه ترین و آموزنده ترین مطالب آثار «چوشی chu-hsi» فیلسوف که از پیروان کنفوسیوس و از ناشران آثار ادب شد، مطالب بندهای چهارم و پنجم این کتاب را به کنفوسیوس و سایر مطالب رساله را بیکی از شاگردان جوان او بنام «تسنگ تسان Tseng-Tsan» نسبت میدهند، «کیا کوی Kea Kwei» محقق قرن اول مسیحی، این اثر را از آن «کونگ چی Kung-Chi» نواده کنفوسیوس میدادند. دانش پژوهان شكاک کنونی مؤلف آنرا مجهول می‌شمارند. سومین کتاب فلسفی چین «چونگ یونگ Chung-yung» یا «اصول میان‌روی» نام دارد و بتصدیق همه محققان بقلم نواده فوق‌الذکر است. آخرین

کتاب فلسفی کلاسیک «کتاب منسیوس» میباشد. این کتاب بازپسین اثر کلاسیک چین است.

کنفوسیوس بقدری از پاسخ گفتن بمسائل لاهوتی روی گردان بود که مفسران امروزی آثار او، متفقاً او را طرفدار فلسفه لادری Agnostic میخوانند. چ-ون «کی لو Keloo» درباره خدمت بارواح (مردگان) سؤال کرد، استاد پاسخ داد:

«تو که قادر بخدمت مردمان نیستی چگونه میتوانی بارواح آنان خدمت کنی؟ «کی لو» پرسید: «بارمده که درباره مرگ بپرسم، کنفوسیوس در پاسخش گفت:

«تو که زندگی را نمیشناسی چگونه میتوانی بشناسای مرگ نایل آیی؟»

نظر کنفوسیوس درباره «عالم بالا» نظری سرد و عاری از مهر بود، مانند پاسکال دین را قمار یا سوداگری سودمندی دانست و گفت: اگر نیاکانی که برایشان قربانی میکنم نسبت بما هشیار باشند معامله سودمندی کرده ایم؛ اگر مرده محض، و از قربانیهای ما بیخبر باشند باز قربانیهای ما مجالی فراهم میآورد که بستگان و همسایگان خود را گرد آوریم و در خوردنیها و نوشیدنیهای نذری سهم گردانیم.

عقاید کنفوسیوس با قوه تمیز انسان ارتباط دارد؛ دارای هیچگونه عرفان و ندای نیروهای مافوق طبیعت نیست. اندکی پیش از مرگ کنفوسیوس یکی از پیروان پیشنهاد کرد، نماز بگذارد. استاد پاسخ داد:

«زندگی من نماز من است»

دین کنفوسیوس متافیزیک را رد میکند و بزرگترین اصل منطق آن این است: که انسان آنچه میداند بداند که میداند و آنچه نمیداند بداند که نمیداند. در اینصورت علم حقیقی بدست میآید. بنا بر این انسان میداند که چیزی درباره ماوراء طبیعت نمیداند. چون از زندگی هیچ نمیداند. چگونه میتواند از مرگ آگاه گردد. پس بهتر است در باره وجود یا عدم مردگان بحث نکند. اگر فرزندان یقین داشتند که مردگان پس از مرگ زندگی نمیکند و مراسم و احترامات بیهوده بخاطر خوشنودی آنان انجام نمیدادند و اگر اطمینان داشتند که مردگان در جهان دیگر زندگی میکنند، فرزندان مهربان برای پیوستن به پدران خود کوشی میکردند. پس در حقیقت چیزی در این باره نمیدانند از این نظر آیین کنفوسیوس را میتوان طرفدار مکتب فلسفه تحقیقی دانست.

کنفوسیوس را سقراط چین لقب داده اند. آئین کنفوسیوس فقط بانسان و امور مربوط به انسان میپردازد. این دین در خارج از جهان متافیزیک منطقی برقرار میسازد که انسان بتواند بخوبی استدلال کند و بیان ما فی الضمیر نماید و دارای اخلاقی گردد که بوجه احسن وی را در زندگی رهبری کند. کنفوسیوس میگفت: «من جوای وحدت کلی

هستم.

نظم و ترتیب و طرز انتخاب اساس و آداب و رسوم و طرز نطق و بیان پایه دین کنفوسیوس را برقرار میسازد. ترتیب قواعد بستگی به نوع انتخاب و نطق و بیان دارد. در زندگی باید نیکو انتخاب کرد، فرزند بی‌حاصل و همسر بی وفا کسان حقیقی نیستند. انسان در انتخاب و تمیین پدری که واقماً پدر باشد و پسری که بتوان فرزند نامید و شاهزاده‌یی که بتوان حقیقتاً او را شاهزاده دانست دچار خبط و اشتباه میشود. ۱

اخلاق کنفوسیوس تمام سنن گذشته و وسایل موجود را برای همه قابل قبول نمیداند و نمی‌پذیرد و معتقد است که «انسان نیکو محقق و خردمند است.» ۲

وقتی که «Fan ché» سؤال کرد خرد چیست؟ پاسخ شنید: «خود را سخت بوظایف انسانها وقف کردن و بموجودات روحانی حرمت نهادن. ولی از آنها دوری گرفتن. اینرا میتوان خرد دانست.»

تربیت فرد اهمیت بسیار دارد. تربیت و پرورش در وضع خردمندان بسیار مؤثر است مردم بیشعور هرگز تغییری در حالات آنان ایجاد نمی‌گردد. باید تمام اشتغالات و اندیشه‌های زشت و خودپسندانه را رها کرد. مرد شرافتمند بیشتر از لیاقت و استعداد خویش کار انجام میدهد و نداشتن لباس و غذای خواب وی را شرم‌نده نمی‌سازد. ۳ باید برای زندگی کردن پول بدست آورد ولی نباید برای پول بدست آوردن زندگی کرد.

بزرگترین قاعده اخلاقی احترام نیاکان است. باید خاطرات آنان را با قدرشناسی در نظر داشت و احترامات معموله را بجا آورد. والدین نماینده و مظهر اجداد میباشند و باید تازنده‌اند فرزندان نسبت بآنان اطاعت بسیار و اخلاص کامل داشته باشند. کودکان باید نسبت به محبت و نوازش والدین قدرشناس باشند. ۴

بزرگترین وظیفه فرزندان پارسائی است. مرد جوان باید بدون پشه بند بخوابد تا پشه‌ها را بسمت خود جلب کند تا والدین او راحت بخوابند. چون پیری سالخورده‌گان را رنج میدهد. جوانان باید لباس کودکان پوشند تا والدین با دیدن فرزندان بسیار جوان احساس پیری و نگرانی ننمایند.

از اصل پارسائی فرزندان وظایف دیگر ناشی میگردد: بزرگتر نسبت بکوچکتر و شوهر از زن و ارباب بر رعیت مقدم است. اگر رعیت چون فرزند رفتار کند، ارباب باید مانند پدر سلوک نماید. پادشاه باید برای مردم تعلیم و تربیت و صلح و سلامت برقرار سازد. کنفوسیوس زنی را دید که در کنار گوری میگردد؛ از غم وی پرسید. زن در پاسخ گفت «پدر شوهرم در اینجا بوسیله ببری بقتل رسید. شوهرم و پسر من نیز بهمان سرنوشت

-
- 1) Granet : La Pensée chinoise, صفحه ۴۴۵
 2) « : « « « شماره ۱۳ از مقدمه کتاب
 3) Granet : La Pensée Chinoise, صفحه ۴۸۱-۴۸۳
 4) Doctrine De Confucius, Traduction Pauthier, صفحه ۸۰

دچار آمدند کنفوسیوس از او پرسید که چرا در چنین جای خطرناکی بسر میبرد. زن پاسخ داد «اینجا حکومت ستمکار نیست». کنفوسیوس بشاگردانش گفت: «فرزندان من اینرا بیساز سپارید، حکومت ستمکار درنده تراز بپراست».

اخلاق کنفوسیوس طرفدار آرامش است و معتقد است باید در جوه مختلف فرزندی دوست و فسادار بود. زیرا دوستی برابری در بر دارد و هیچ امری مهمتر از انتخاب دوستان نیست.

کنفوسیوس با گوته همداستان است که تکامل نفس ریشه تکامل جامعه است. چون «تسلو» پرسید انسان بر تر چگونه پدید آید، کنفوسیوس پاسخ داد «از طریق پرورش نفس با مراقبت و حرمت». اخلاق کنفوسیوس سه فضیلت دارد که یکی در نظر سقراط و دیگری در نظر نیچه و سومی در نظر مسیح فضیلت اعلی است.

عقل - شجاعت - نیکخواهی. انسان بر تر نگران است که مبادا بحقیقت نرسد از فقر باکی ندارد. صادق و بی غرض است نه تبمبض کار... هشیار است که در آنچه میگوید چیزی نادرست نباشد. آنچه انسان بر تر میگوید در خود او است و آنچه انسان پست میگوید در دیگران است.

کنفوسیوس مشخصات انسان بر تر، خود را - که سخت به «انسان بزرگ اندیشه ارسطو میماند چنین خلاصه میکند:

انسان بر تر نه چیز دارد که درخور تأمل عمیق است. هنگام بکار بردن چشمانش میکوشد تا درست ببیند... مشتاق است رأفت در سیمایش جلوه کند در سلوک میکوشد تا پاس حرمت دیگران بدارد. در تکلم میکوشد تا صدیق باشد در کارش میکوشد تا وقتی مؤدبانه مبذول دارد. در آنچه شك دارد میکوشد تا از دیگران بپرسد. وقتی خشمگین است بمواقب خشم خود میانندیشد. وقتی منقمتی در پیش دارد از تقوی غافل نمیشود.

باید بین مردم سازش و عدالت برقرار ساخت. در مقابل نیکی نیکی کرد و در برابر ظلم عدالت پیشه ساخت «تسه کونگه» پرسید: آیا يك کلمه واحد وجود دارد که بتواند در سراسر عمر قانون عمل محسوب شود.

استاد گفت: آیا این کلمه «معامله متقابل» نیست؟ با این همه کنفوسیوس مایل نبود که مانند «لائوتزه» بدی را با نیکی پاسخ دهد. وقتی یکی از شاگردانش پرسید «در این باره که آزار را باید با مهر بانی پاسخ داد. چه میگوئی؟ کنفوسیوس با خشونتی بیش از معمول گفت: «در آن صورت مهر بانی را چه جواب میدهی. آزار را با عدالت جواب ده و مهر بانی را با مهر بانی».

هر گز نباید عملی انجام دهیم که دوست نداریم همان را با خودمان انجام دهند. آنچه از ما فوق خودتان انتظار ندارید نسبت بزیردستان انجام ندهید و آنچه را که نسبت بزیردستان آزمایش میکنید نسبت بمافوق انجام ندهید.

مرد شرافتمند و درستکار باید دیگران را دوست بدارد و نسبت به همه با مساوات و حسن نیت رفتار کند. حسن نیت باید همگانی باشد و نشانه آن مهربانی و ادب است عبارت دانسان دوستی، بهترین اصلاح برای بیان تقوای آئین کنفوسیوس میباشد.

پیروان این دین در پکن در معبد کنفوسیوس خاطرات استاد و رهبر اخلاقی چین را به بزرگی و عظمت یاد میکنند.

* * *

یکی از مشهورترین پیروان کنفوسیوس، منسیوس Mencius نام داشت که در پایان قرن چهارم و ابتدای قرن سوم قبل از میلاد ظاهر گردید. منسیوس از لحاظ شهرت پس از کنفوسیوس قرار دارد. از خانواده کهنسال مانگ Mang بود و بفرمان پادشاه نامش از «مانگ کو Mang ko» به «مانگ تسه Mang-Tseu» یعنی مانگ استاد یا فیلسوف تبدیل یافت، بار دیگر محققان اروپایی که زیر نفوذ زبان لاتین میباشد نام او را به «منسیوس» گردانیدند، چنانکه کونگ فد تزه را کنفوسیوس خواندند.

منسیوس مانند ولتر حکومت سلطنتی را بحکومت مردم (دموکراسی) ترجیح میداد میگفت در حکومت دموکراسی برای اصلاح کار حکومت، باید همه مردم را تربیت کرد؛ ولی در حکومت سلطنتی کافی است که فیلسوفان تنها یک تن - شاه را بدانش برسانند تا دولت کامل فراهم آید. «خطای ذهنی امیر را تصحیح کن. چون امیر را بصواب آری سلطنت استواری می پذیرد، دعوی اصلی او اینست که انسان طبعاً نیکو است و مشکلات اجتماعی ناشی از طبع انسان نیست، بلکه معلول بدی حکومت است. بنا بر این باید فیلسوفان شاه شوند پادشاهان این جهان فیلسوف گردند - حسن نیت باید اساس دولت و قلب پاک باید پایه زندگی آسوده قرار گیرد. منسیوس گفت: پادشاه باید حافظ صلح و آرامش باشد، پسر پادشاه از منسیوس سؤال کرد: چگونه باید دولت را استحکام بخشید و امپراطوری را استوار کرد؟ منسیوس پاسخ داد: اثبات و استواری دولت در وحدت است. آنکه از کشتن مردم لذت نمیرد میتواند این وحدت را بدست آورد. اکنون در میان آنانکه در تمام این امپراطوری بزرگ رهبران مردم هستند کسی نیست که از بکشتن دادن مردم لذت نبرد. اگر در میان آنان یک نفر یافت شود که دوست نداشته باشد مردم را بکشتن دهد، آنگاه تمام اتباع امپراطوری خود را تحت حمایت وی قرار خواهند داد. و جز او بکسی امیدوار نخواهند بود»

دولت باید مالکیت فردی و مالیات را از میان بردارد و باخذ یک عشریه یا بیگاری قناعت ورزد. زمامدار نیک باید نه بر ضد کشورهای دیگر، بلکه بر ضد دشمن مشترك «فقر» بجنگد، زیرا از فقر و جهل است که جنایت و اغتشاش میزاید. مجازات مردم برای جنایاتی که

در نتیجه بیکاری و بیچارگی مرتکب میشوند دامی است ناجوانمردانه بر سر راه آنان. حکومت مسؤل رفاه مردم است و باید امور اقتصادی را محض این غرض بگرداند. باید تنها از زمین خراج ستاند و با آنچه روی آن ساخته و عملی میشود کاری نداشته باشد. باید همه عوارض را لغو کند و آموزش و پرورش عمومی اجباری را سالم ترین بنای تکامل مدنیت داند. «قوانین نیکو و خوبی آموزش نیکو بر مردم دست نمیباید» و آنچه انسان را از حیوانات پست تر ممتاز میسازد ناچیز است، بیشتر مردم این امتیاز را از کف میدهند، فقط افراد برتر آنرا حفظ میکنند.»

فصل سوم

دین تاؤ

دین تاؤ در مقابل «کیش باستانی چین Sinisme» و دین کنفوسیوس قرارداد این یوتانگ در کتاب «چین و چینیان» مینویسد: دین کنفوسیوس طرفداران مکتب انفرادی را که مایل بودند در اخلاقی و بی نظمی بسر برند ناراضی ساخت، «آیین تاؤ»، فلسفه لائوتزه متفکر بزرگ چین است که در قرن ششم قبل از میلاد ظاهر گردید. استاد کهن پیش از کنفوسیوس بدنی آمد و چین را بقصد مسافرت بمغرب ترک کرد.

متأسفانه از نظر تاریخ تحقیقاً درباره لائوتزه اطلاعاتی در دست نیست. پس از وی در قرن چهارم قبل از میلاد چوانگ تسه Tchouang-Tseu بعنوان نماینده عقاید وی ظاهر شد و کتاب او بعنوان اصلی این کیش بشمار رفت.

گرچه اطلاعات مادر باره آیین تاؤ بسیار ناقص است ولی باید دانست که دین تاؤ قبل از اینکه عنوان دین داشته باشد فلسفه متافیزیک بشمار میرود.

تاؤ یعنی «قاعده و انتظام عالم» که «طریقه و زمان» هم معنی میدهد. تاؤ عامل نظم و ترتیب جهان و اصل جاویدان است که تمام پدیده ها از آن ناشی میشود.

وحدت بر کثرت برتری دارد. جهان از اتحاد وجود یانگ و لائوتزه بین بدست میآید. پدیده ها کاملاً ظاهری است و همه چیز نسبی میباشد.

چوانگ تزه میگوید: که عقل راه رگز باشیاء نهایی یا امری عمیق مانند نشو و نما ی یک کودک راه نیست. جرو بحث دلیل تاریک بینی است. شخص برای ادراک «تاؤ» باید بشدت دانش خود را سرکوبد. باید نظریه های خود را از یاد بریم تا واقعیت را احساس کنیم برای فهم چنین ادراکی آموزش و پرورش سود بخش نیست، آنچه مهم است استغراق در جریان طبیعت است. از طریق مستی و رقص میتوان بعالم خالصه و جذب راه یافت ۴

تاؤ که عارف شگرف و خجسته حال آنرا می بیند چیست ؟ در لفظ نمیکنجد، از

1 - Lin-yu-tang : La chine et les chinois, صفحه ۱۳۲-۱۳۴

2 - Granet : La pensee chinoise, صفحه ۴۵۳-۵۰۱

سرنا توانی بصورتی پرمناقض آنرا تعریف میکنیم و میگوییم: وحدت همه اشیاء است. جریان آرام آنها است. از دم پیدایش تا زمان تحقق یافتن، قانونی است که بر این جریان حکمروائی میکند و پیش از آنکه آسمان و زمین باشد تاگو بود، از دیرگاه وجودش مسلم بود. در این وحدت کیهانی همه تناقضات مستهلك میشوند، همه تمایزات زایل میگردند، همه اعداد جمع میآیند. در تاگو و از دیدگاه تاگو خوب و بد سفید و سیاه، زیبا و زشت، کوچک و بزرگ وجود ندارد. اگر کسی فقط بداند که جهان بخردی يك دانه گرس، و سرمویی به بزرگی کوهی است، آنگاه میتوان گفت که به نسبت اشیاء پی برده است. در این دستگاه تام و تمام مبهم هیچ صورتی ثابت نمی ماند و هیچ صورتی چندان طرفه نیست که گردش ملایم تکامل آنرا بصورتی دیگر نگرداند.

روزگاری من که چو آنک تزه هستم خواب دیدم که پروانه ام و این سوی و آن سوی پر میکشم و از هر حیث پروانه ام. تنها از او هام وجود پروانه یی خود آگاه بودم، و از فردیت انسانی خویش خبری نداشتم. ناگاه بیدار شدم و مجدداً خود را یافتم. اینک نمیدانم که آن زمان انسان بودم و در خواب خود را پروانه میدیدم، یا این زمان پروانه یی هستم و در خواب خود را انسان می بینم.

چو آنک تزه تصور میکند که پروانه است. از خود میپرسد آیا پروانه تصور نمیکند که چو آنک تزه است؟ چون مشاهده میکند که ماهیها جست و خیز میکنند میگوید: ماهی از این عمل لذت میبرد. سپس اعتراض میکند: تو که ماهی نیستی از کجا میدانی ماهی از چه لذت میبرد. چو آنک تزه باز پاسخ میدهد: شام من نیستی پس از کجا میدانی که من نمیدانم ماهی از چه چیز لذت میبرد در این صورت ممکن است، بتوانیم موجودات دیگر را بشناسیم زیرا سابقاً در وحدت وجود با هم توافق داشتیم. این وحدت را از راه مطالعه در زندگی دسته جمعی نمیتوان بدست آورد. باید از عقل و ادراک چشم پوشید و حقایق را بدون استدلال در نهایت سادگی بدست آورد. گرانت مینویسد: باید نظیر کودک شد که بهمه لبخند میزند و بدون هدف می رود و میآید هما نظور که آب پر تو تمام اشکال گوناگون را اخذ میکند انسان هم باید نسبت بهمه یکسان نظر نماید تا به وحدت راه یابد.

مرگ چیزی جز تغییر صورت نیست و احتمالاً وسیله ارتقای بمرحله یی برتر است. موقعی که «چو آنک تزه» با ستانه مرگ رسید. شاگردانش برای تشییع جنازه او تدارک فراوان دیدند، اما وی آنانرا نهی کرده گفت: «آسمان و زمین کفن و تابوت منند خورشید و ماه و اختران چراغهای مدفن منند و سراسر آفرینش مرا تا گور مشایعت میکنند آیا با اینهمه وسایل دفن من مهیا نیست؟ شاگردان اعتراض کردند که اگر بخاک سپرده نشود، مرغان لاشخور هوا، ویرا خواهند خورد. چو آنک با تبسم طنز آمیز همیشگی خود پاسخ داد: در روی زمین خوراک زغنها خواهم بود و زیر زمین خوراک آب دزدکها و موران. چرا یکی را بی نصیب سازم و طعمه دیگری شوم.

اقتصاد و سادگی حیات و فروتنی و افتادگی اصول سه گانه تقوی کیش تاگورا تشکیل میدهد، که باید بدون اظهار وجود از خود و گذاردن اثری انجام داد. باید حتی بکسانیکه بدی میکنند ترحم و نیکی کرد.

درجائی لاوتوزه بلهن مسیح سخن میگوید :

«اگرستیزه میکنید، هیچکس درجهان نخواهد توانست باشماستیزه کند... گزند را با مهربانی تلافی کنید... بکسانی که نیکوکارند نیکی میکنم و با آنان که نیکوکار نیستند نیز نیکی میکنم، باین شیوه همه به نیکی کشانیده میشوند. نسبت بکسانی که اخلاص دارند مخلصم و نسبت بانان که اخلاص ندارند نیز مخلصم، باین شیوه همه باخلاص کشانیده میشوند...»

نرمترین چیزهای جهان درشتترین اشیاء را درهم میکشند و برآن غالب میآیند. درجهان چیزی ملایمتر یا کم نیروتر از آب نیست. با اینهمه برای حمله برایشیائی که قدرت و استحکام دارند چیزی تواناتر از آب وجود ندارد.

سیاست باید زندگانی آرامی برقرار سازد که مردم بتوانند در باره تاگو تحقیق نمایند. دین تاگومانند کیش کنفوسیوس جنگ را محکوم میسازد و طالب صلح و آرامش است. خردمند چون به «تاگو» راه یابد باید با بدیت میرسد و در نتیجه از مرگ خلاص میگردد. یکی از مقاصد دین تاگو تأخیر انداختن مرگ است و برای این مقصود مقررات مخصوص جهت بهداشت و غذا و زندگی و امور جنسی برقرار میسازد. این دستورها شامل امساک و تفریح و تنفس عمیق و دراز کشیدن در میان گرگان است. باید در وسط یا روی آنان بدون تغییر وضع قرار گرفت.

دین تاگو بتدریخ از یک فلسفه عالی تجاوز کرد و بشکل دین همگانی درآمد و قبل از هر چیز برای تأخیر مرگ بکار رفت. تحقیق درباره اکسیر طول حیات و پیش گوئی و جادو و مطالعه در شایستهترین امکنه جهت مقابر نیاکان موجب گردید مردم درباره امور نظری والهی و بزرگان و احکام سابق بیشتر دقت و توجه نمایند.

در دوره روشنگری Enlightenment اروپا همچنانکه باغها بشیوه چینی و خانهها را با اشیاء هنری چین میآراستند، فلسفه چینی هم مورد رغبت قرار گرفت. بنظر میرسد که فیزیوکرات Physiocrats نظریه اقتصاد بی بند و باره Laissez-faire را در تحت تأثیر لاوتوزه و چوانگ تزه تنظیم کرده اند. سخنان ژان ژاک روسو در مواردی چنان شبیه گفتههای استاد کهن لاوتوزه است که ما بیدرنک او را بالاوتوزه و چوانگ تزه قرین میانکاریم همچنانکه کنفوسیوس و منسیوس را. اگر واجد طبعی ظریف بودند - برابر ولتر میسرمدیم. ولتر میگوید: «من کتابهای کنفوسیوس را بدقت خوانده ام. از آنها یادداشت برداشته ام آنها را رشار از پاکترین اخلاق و دور از هر نوع فریبکاری دیده ام.»

از ابتدای قرن اول میلادی فرقه «ماهایانا» از دین بودا از راه دریا و یا از طریق آسیای مرکزی در چین نفوذ کرد و از قرن دوم میلادی رواجی بسزا یافت سیاحان و مترجمین برای بیان عقاید اصطلاحات هندو را بزبان چینی ترجمه کردند و آنرا از شکل عادی خارج ساختند و عبارات و کلمات دین تائورا بر آن افزودند عقیده به کرم Karma را از «آئین اجداد» چینی که هر دو انسان را بگذشته متوجه میکنند اقتباس کردند . بتدریج در قرون مثالی دین تائو شکلی از کیش بودا اخذ نمود و فرقه‌یی بوجود آمد که از هر دو دین سهمی بسزا داشت .

پایان : نتایج ادیان چینی

مردم چین را بخلاف مصریان قدیم نمیتوان کاملآ دینی دانست، «لین یوتانگ» در کتاب «چین و چینیان» مینویسد: «اگر در جهان چیزی وجود داشته باشد که ما را راضی سازد، نه دین است و نه علم بلکه غذا و پذیرائی خوب است.» ۱

انسان آرمانی چین زاهد متقی نیست، بلکه موجود بالغ و آرمیده است. انسانی که میتواند در جهای مقام شامخ یابد باغوش سادگی و سکوت پناه میبرد . سکوت آغاز خرد است. خردمذحتی از تائو و خرد نیز سخن نمیگوید.

چینیان مسائل دین را جدی و مهم نمی‌شمارند ولی در زندگی بردبار و شایان تقدیراند. بسیاری از آنان دینی را پیروی میکنند که ترکیبی از سه دین مذکور است مردم چین در حالیکه باخلاق کنفوسیوس وفا دارند از روحانیان دین تائو تقاضای او را دفع اجنه مینمایند. و با تشریفات دین بودا را درباره مردگان انجام میدهند.

دین کنفوسیوس تمدن باستانی چین را تقلید کرده نمایش میدهد. در جامعه باستانی چین اشخاص باسواد ارزش بسیاری دارند و در جامعه دستورالعمل دین را انجام میدهند که «مراسم مخصوص نیاکان» است.

توجه بگذشته و علاقه به نیاکان تا ابتدای قرن بیستم به رکود و عقب ماندگی مردم چین کمک کرد .

با وجود هوش سرشار و ابداعات درخشان در چین دانش پیشرفتی نکرد زیرا مردم چین باموری که اجداد و نیاکان در صدد اکتشاف و اکتساب آن نبودند توجه ننمودند چون عقیده داشتند مردگان بر زندگان برتری دارند مانند ماشینی زندگانی کردند و گفتار گذشتگان را کافی دانستند .

آئین اجداد باعتبار دیگر درست و خردمندانانه است، آگوست گنت در کتاب: «دین و انسانیت» مینویسد: تقریباً آنچه داریم هستیم مدیون مردگان میباشیم . عقیده به مراسم نیاکان موجب حق‌گذاری خردمندان و فروتنی و ادب، و یگانه‌سهم چین در تمدن جهان است.